



# مبازرات ملی - مذهبی نیم قرن اخیر

## در گفت و گو با

### دکتر عباس شیبانی



#### اشاره:

دکتر عباس شیبانی را باید از پیشگامان جنبش دانشجویی ایران دانست. او در دانشکده فنی و سپس پزشکی دانشگاه تهران، از فعالان نهضت مقاومت ملی و انجمنهای اسلامی بوده و در سال ۳۵ با اتهام رهبری تظاهرات دانشجویی ضد اسرائیلی، بازداشت و از دانشگاه تهران، اخراج شد. سپس بجرم فعالیت ضد شاه در مشهد، دستگیر و به زندان تهران آورده شد. در سال ۳۹ بار دیگر بجرم ترتیب تظاهرات ضد کودتا دستگیر و زندانی شد. وی جزء مرکزیت نهضت مقاومت ملی و سپس جزء مؤسسين و شورای مرکزی و هیأت اجرائی نهضت آزادی و مسئول کمیته دانشجویی آن بود و به همین مناسبت در سال ۴۱ نیز بازداشت و در سال ۴۲ همراه عده‌ای از سران نهضت آزادی محاکمه و شش سال را در زندان گذراند. پس از انقلاب، وی عضو شورای مرکزی و هیأت اجرائی حزب جمهوری اسلامی، عضو شورای انقلاب، وزیر کشاورزی و بالاخره نماینده مردم تهران از دوره دوم تا پنجم مجلس شورای اسلامی بوده است. با او در خصوص برخی مشاهدات و تجربیاتش به گفتگو نشستیم.



کتاب نقد: جناب دکتر شیبانی، شما از جمله افرادی هستید که در متن مبارزات مذهبی و ملی نیم قرن اخیر حضور داشته‌اید. اینک ما احتمالاً با خطر انقطاع تاریخی بین نسلهای پسین و پیشین مواجهیم که در مواردی، اجتناب‌ناپذیر و طبیعی و در مواردی نیز غیرطبیعی و محصول جوسازی‌ها و شانتاژ دشمنان است و خطر تحریف تاریخ، نه تنها تاریخ دور دست مثل جنبش مشروطه و جنگل و تنباکو و... بلکه حتی همین تاریخ نیم قرن اخیر که هنوز کسانی که در آن دخالت داشته‌اند زنده‌اند، وجود دارد یعنی پیش چشم آنها این تاریخ بنحو معکوس، طراحی و بازسازی می‌شود. قضایای نفت تا سال ۴۲ و از سال ۴۲ تا انقلاب و حتی قضایای ۲۰ سال اخیر همه در معرض تحریف قرار گرفته‌اند. ما اگر نسلی را که از سالهای بعد از شهریور بیست وارد عرصه سیاست شد نسل اول فرض کنیم که نمونه‌هایش امثال حضرت عالی هستند، و یک نسل دومی که در سن بنده هستند و از دو سه سال قبل از انقلاب وارد صحنه شدند تا الآن که به جرگه پیرمردها داریم ملحق می‌شویم تا موج انسانی بعد از ما که هم الآن در دانشگاهها یا حوزه‌ها و... مشغولند و به تدریج وارد مدیریت حکومتی می‌شوند و نسل سوم خواهند بود. ما می‌خواهیم نقبی بزنیم که این سه نسل یک بار دیگر خاطراتشان را با هم بازخوانی بکنند که آیا آنچه گاهی گفته و شنیده می‌شود تا چه حد درست است؟ و اگر اجازه دهید، بحث را با ذکر مختصری از آغاز فعالیت‌های سیاسی جنابعالی آغاز کنیم؟

دکتر شیبانی: بسم الله الرحمن الرحيم. زندگی بنده فراز و نشیبهای زیادی داشته و من الآن حافظه تاریخی خیلی دقیقی که همه چیز را با ذکر سال و ماه بیاد بیاورم، ندارم و ترس این را دارم که بعضی قطعات جا بیافتد و استنتاج صحیح از تاریخ نشود. مهذا برخی از آنچه را بیاد می‌آورم می‌گویم و اگر کسانی تصحیح بکنند خوشحال می‌شوم. من از جریان ملی شدن نفت شروع کنم که محصول اتفاقات قبلی آن دوران بود. می‌دانیم که قبلاً آیت‌ا... کاشانی را به لبنان تبعید کرده بودند. جریان ترور شاه در سال ۲۷ پیش آمده بود و فعالیت یک گروه متشکل وابسته به شوروی یعنی حزب توده را هم داشتیم. اما کم کم فضا عوض شد، مرحوم کاشانی با استقبال وسیع مردم برگشت، فعالیت‌های مذهبی سیاسی دوباره راه افتاد و از موقعیت بازتر آن دوره، مصدق و کاشانی و بقیه ملیون استفاده و رخنه‌ای در مجلس کردند. چون مجلس زمان رضاخان اصلاً انتصابی



بود که فلانی نماینده فلان جا باشد اما پس از شهریور ۲۰، اوائل که محمدرضا شاه تازه از سوئیس آمده و هنوز تثبیت نشده بود، به توصیه کارشناسان غربی و به دلیل ضعف حکومت، آزادی‌هایی داد ولی بعد که تثبیت شد ادامه نداد. در همان آزادی‌های نسبی پس از شهریور ۱۳۲۰، از اوضاع استفاده شد و ابتدا صحبت استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت انگلیس و بعد ملی شدن نفت، مطرح شد. کمیسیون نفت، قانونی راجع به ملی شدن نفت گذراند که یک ماده‌اش هم مورد اعتراض ما بود چون مصوبه این بود که نفت ایران ملی شود اما پرداخت غرامت هم به انگلیس بشود. ما خیلی ناراحت بودیم که انگلیس، ثروت ما را مفت برده، چرا حالا غرامت هم بدهیم؟ همانوقت می‌گفتند درآمد نفتی ایران، ۱۶ میلیون پوند است ولی مالیاتی که دولت انگلیس از شرکت نفت ایران می‌گرفت، ۸۰ میلیون پوند بود. بهر حال، نفت ملی شد، انگلیس شکایت به دیوان لاهه کرد و دادگاه رأی به نفع ایران داد. قاضی انگلیسی گفت ملی شدن حق ملت‌ها است و چون پرداخت غرامت ذکر شده پس مصادره نیست.

عاقبت در ۲۹ اسفند، ملی شدن تصویب و سال بعد هم خلع ید مطرح شد. توطئه‌ها هم شروع شد. مصدق نظرش این بود که متخصصین نفتی انگلیس بمانند و شرکت نفت را اداره بکنند تا بتواند بازار پیدا کند اما انگلیسی‌ها سعی می‌کردند مهندسین ایرانی را در کارهای کلیدی راه ندهند و البته ایرانی‌ها با استعدادی که داشتند همان کنار که تماشا می‌کردند، یاد گرفته بودند. آنجا علیه دولت، کارشکنی می‌شد. مخصوصاً توده‌ایها اعتصاب راه انداخته بودند که ما زمان انگلیسی‌ها اینقدر حقوق می‌گرفتیم حالا چرا اینقدر خنس بازی درمی‌آورند؟ کمونیست‌ها و انگلیسی‌ها تبانی کردند لذا در ظاهر اینها توده‌ای بودند ولی در واقع بنفع انگلیسی‌ها کار می‌کردند. رئیس شرکت نفت انگلیس می‌نشست مذاکراتی وقتکش می‌کرد و خیلی تحویل نمی‌گرفت. بالاخره کارشناسان انگلیسی تصمیم گرفتند بروند تا کار را لنگ بکنند. ناو انگلیسی هم آمد ولی انگلیسی‌ها بالاخره عقب نشستند و آدمهایشان به عراق و بصره رفتند، تصور می‌کردند که شرکت نفت بخوابد ولی خوشبختانه متخصصین ایرانی توانستند راه بیندازند. انگلیس شکایت به شورای امنیت برد که ایرانی‌ها نمی‌توانند اداره بکنند و تأسیسات نفت از بین می‌رود. مصدق هم با گروهی به آمریکا رفتند تا مذاکره کنند.

کتاب نقد: چرا این نهضت، به اسم نهضت نفت، مسما شد؟ آیا سقف مطالباتش، ملی شدن نفت

بود یا چیزهایی فراتر هم مطرح بود؟

دکتر شییبانی: انگلیس از طریق شرکت نفت بر ایران حکومت می‌کرد. ملی کردن نفت، سبب می‌شد که دست آنها قطع شود. در این دوران من هنوز دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم و البته بعد به دانشکده پزشکی رفتم. ما طرفدار دولت مصدق بودیم. البته جبهه ملی در دانشگاه، فعالیت مؤثری نداشت اکثریت فعالین دانشگاه، توده‌ایها بودند، خیلی هم اذیت می‌کردند. می‌گفتند نفت شمال را هم بدهیم به روسها تا در مقابل انگلیس‌ها به کمک ما بیایند و حقمان را از انگلیسیها بگیریم. در حالی که معلوم بود که اینها دوتایی می‌سازند تا پدر ما را در می‌آورند.

کتاب نقد: تا این مقطع، همه یعنی کاشانی، مصدق و نواب صفوی در مبارزه با انگلیس و شاه،

ائتلاف داشتند و مشکلی نداشتند؟

دکتر شییبانی: همه با هم بودند. اصلاً جریان مذهبی و ملی، این طرف بود و جریان توده‌ای‌ها و چپی‌ها آن طرف. در مورد روی کار آوردن مصدق و ملی شدن نفت همه یکصدا بودند. حتی وقتی رزم‌آرا نخست وزیر شد و مشغول مذاکره بود تا قرارداد با آمریکا ببندد و علیرغم تصویب ملی شدن، عملاً مانع تحقق آن شود در جلسه‌ای که شهید نواب صفوی و ملیون بودند، حضار می‌گویند که این رزم‌آرا است که مانع ملی شدن نفت است. نواب آنجا می‌گوید رزم‌آرا با ما و چون خیانت به ملت ایران کرده و اصلاح نمی‌شود، ما او را از سر راه ملت بر می‌داریم. رزم‌آرا را ترور کردند و در کوتاه مدت، علا نخست وزیر شد ولی بلافاصله مصدق بر سر کار آمد.

کتاب نقد: یعنی اگر رزم‌آرا نخست وزیر توسط فدائیان اسلام، اعدام نمی‌شد، ملی شدن نفت،

منتفی می‌شد و مصدق هم بر سر کار نمی‌آمد؟

دکتر شییبانی: بله، زاهدی قرارداد کذائی را می‌بست که اسمش ۵۰، ۵۰ بود ولی واقعیت آن چیز دیگری

بود. در واقع اگر رزم‌آرا ترور نمی‌شد صنعت نفت شاید ملی نمی‌شد و از خدمات نواب و یارانش، یکی همین بود.





پس از این اعدام انقلابی، کاشانی از خلیل طهماسبی، خیلی تجلیل کرد. مصدق هم چند عکس با خلیل طهماسبی گرفت ولی او معتقد به مبارزات انقلابی نبود. البته کارشکنی‌ها ادامه یافت. ما را محاصره اقتصادی کردند. در حدی که مثلاً یک کشتی از ایتالیا به اسم رزماری آمد تا مقداری نفت بخرد ولی در عمان، انگلیسیها توقیف کردند و نگذاشتند که برود. انگلیسیها هیچ خریدی نمی‌کردند و وضع اقتصادی مملکت خیلی بد بود در این وضعیت، اقتصاد بدون نفت مطرح شد. جریان ۳۰ تیر پیش آمد و حکم عزل مصدق را دادند اما مرحوم کاشانی بنفع مصدق و دولت ملی و علیه شاه، اعلامیه شدیداللحنی داد که اگر مصدق برنگردد من کفن می‌پوشم و به خیابان می‌آیم. قوام هم از آنطرف اعلامیه شدیداللحنی داد که إله و بله می‌کنم، می‌گیرم، می‌بندم ولی مردم در تهران، اصفهان و مشهد تظاهرات شدید کردند. اعلامیه کاشانی خیلی مؤثر بود و مردم را علیه شاه، بسیج کرد. مصدق و کاشانی آن موقع یکپارچه بودند و این التهایی در همه کشور ایجاد کرده بود. عده‌ای را کشتند ولی شاه سابقیت مجبور شد که مصدق را برگرداند. مصدق برگشت اما مشکل دیگری هم در مجلس داشت، اخلاهایی در انتخابات بی‌شد. مصدق انتخابات، افسانه‌ها را بطلان کرد. مجلس هم که ۷۲ نفر بود، مخالفان اوبستروکسیون برآوردند. محاسن از اسیریت می‌افتاد. لذا مصدق تصمیم گرفت اختیاراتی را از مجلس بگیرد. البته مکی و حسینی و... یک مقداری در این تخسیه، به مصدق، منتقد و مکدر شدند که چرا مصدق، مجلس را تضعیف کرد. از طرفی، دولت بودجه‌اش هم ناچیز بود لذا سعی کرد صادرات و واردات با هم تعادل داشته باشد. یعنی آنقدر صادرات کرد که بتواند واردات را تأمین بکنند چون نفت نبود. تا حدی هم موفق هم بودند. آمارش هم بعد از سال ۳۲ که وزارت بازرگانی و دارائی منتشر کردند، معلوم شد که تعادل اقتصادی، بین واردات و صادرات، تا حدودی برقرار شده بود. یعنی بارار و تولید را فعال کرد حتی پوست انار و پوست خشخاش و... را صادر می‌کردند. هر چیزی که می‌شد صادر کنند، صادر می‌کردند تا جبران، کمبود نفت را بکنند.

**کتاب نقد: اختلافات کاشانی و مصدق و نواب، بتدریج بر سر چه مسائلی تشدید شد؟! در**

**اولویت‌بندی‌ها؟ ارزشها یا روشها؟ اختلاف در چه بود؟!**

**دکتر شیبانی: مسائل مختلفی بود. پس از انحلال مجلس توسط مصدق، کاشانی مکدر و بعد هم منزوی**

شد. مرحوم کاشانی آدم آزاده و حرّی بود. مال و منالی هم نداشت. مرحوم نواب هم آدم فداکار و محکمی بود. منتهی توقع بالائی از مصدّق داشت که مصدّق باید حکومت اسلامی پیاده کند و چرا انقلابی عمل نمی‌کند. البته مصدّق هم چنین قولی نمی‌توانست بدهد چون اصلاً در این عوالم نبود. بعلاوه آن موقع محیط هم آماده نبود. ولی نواب، خیلی جدّی و قاطع دنبال حکومت اسلامی و انقلابی بود و از مصدّق هم این انتظار را داشت که این فرصت را از دست ندهد در حالی که حتی مرحوم کاشانی هم شعار حکومت اسلامی را آنموقع در دسترس نمی‌دید و این شعار را نمی‌داد. یکی از فامیلهای ما تعریف می‌کرد که با عده‌ای از خانمها خدمت مرحوم کاشانی رفتیم که آنجا چرا حکومت اسلامی پیاده نمی‌کنید؟ کاشانی گفته بود ما الآن جنگ با انگلیسیها داریم و هیچ کار دیگری هم نمی‌کنیم یعنی حتی مرحوم کاشانی هم اعتقادش این بود که الآن نمی‌شود. واقعیت این است که نه سال اسلام، مسرّزی را هم ما در آن شرائط نمی‌شناختیم که اینکار را بتوانند بکنند. شما می‌بینید که پیاده کردن حکومت اسلامی، الآن با این همه پشتوانه، منور برای ما مشکل است و نظر آینده‌آل نمی‌توانیم اسلام را پیاده کنیم، آن موقع انبساط‌ارها هم اصلاً شنیدنی نبود. عرض کردم که حتی خرم‌مرحوم کاشانی هم در آن زمان که الان می‌شود حکومت اسلامی را پیاده کرد ولی نواب می‌گفت که باید شروع کنیم. او خوار است بود که بیرون از مسرتان است. مسرتان هم داک است، بالاخره وقتی می‌آیوس شد، خودش در یکی دو مورد، اقدام کرد و مثلاً خطاط برجیدن یک مرکز نساد در بابل یا امل مدتی هم، به زندان افتاد که البته هر روز صد یا دویست نفر از مردم به دیدن ایشان می‌رفتند و آن وقت که در آنجا بود، نواب نداشت دادگستری. مازندران به تهران نیابت قضایی داد و شهید نواب را در زندان قصر زندانی کردند. شهید نواب، البته خدمات زیادی کرد و این بحث خشونت و این چیزها که حالا گاهی می‌گیرید توجهی به شرائط آن روز و دیکتاتوری شاه و نفوذ بیگانگان در ایران ندارند یا عمداً تحریف می‌کنند و غرض دارند. اگر آن موقع کشتن رزم‌آرا و اقدامات انقلابی نواب علیه شاه نبود اصلاً دولت مصدّق بر سر کار نمی‌آمد و ملی کردن نفت هم اجرا نمی‌شد. نواب بسیار بیان نافذ و مؤثری هم داشت. جذبه فوق‌العاده‌ای داشت. در روحه جوانان خیلی اثر می‌گذاشت. کسان دیگری هم بودند که خیلی درست نبودند ولی نواب و واحدی‌ها و خلیل طهماسبی‌ها انسانهای بسیار پاک و دلسوز بودند و نواب از سر دلسوزی واقعاً معتقد بود که می‌شد حکومت اسلامی را پیاده کرد. ولی خُب





حکومت اسلامی، آدم می‌خواست. هنوز هم ما آدم بقدر کافی نداریم یعنی آنقدر ثنوریسین و دانشمند اسلامی که بتوانند مسائل اسلام را درست پیاده بکنند نداریم. لذا کاشانی هم با نواب، موافق در این مسئله نبود. البته کاشانی با اختیارات زیاد و متمرکز مصدق و تضعیف مجلس از ناحیه او هم موافق نبود و می‌گفت که اگر مجلس نباشد و تضعیف شود، امکان کودتا است و مصدق با تضعیف مجلس، خودش را تضعیف می‌کند. این حرف کاشانی از یک جهت، درست بود و از یک جهت هم مشکل آنجا بود که دولت از این مجلس سودی نمی‌برد.

**کتاب نقد: پس یکی از علل اختلاف کاشانی و مصدق، مسئله انحلال مجلس توسط مصدق بود و اختلاف نواب با مصدق، بر سر این بود که چرا دولت، انقلابی نیست؟**  
دکتر شییبانی: بله. البته نواب، بر سر حکومت اسلامی با کاشانی هم اختلاف داشت و انتقادهایش منحصر به مصدق نبود. چون در این خصوص، کاشانی و مصدق، موضع واحدی داشتند.

**کتاب نقد: مرحوم آیت‌الله بروجردی چه نگاهی به مسئله داشتند؟!**  
دکتر شییبانی: مرحوم آقای بروجردی خیلی محتاطانه با مسائل مواجه می‌شدند و نسبت به آینده، نامطمئن بود. من در خاطرات آقای فلسفی خواندم که آقای بروجردی از برخی مسائل ناراحت بودند و ظاهراً آقای فلسفی از مصدق می‌خواهد که راجع به بهائی‌ها و بعضی جریانهای انحرافی دیگر تصمیم بگیرد ولی مصدق تحویل نمی‌گیرد. کوشش اصلی مرحوم بروجردی این بود که حوزه قم را تقویت بکند تا مرکز شود لذا خیلی دخالت در مسائل جزء سیاسی نکرد. در خاطرات اردشیر زاهدی هم در روزنامه اتحاد ملی آن موقع خواندم که نوشته بود یک عده ارتشی با لباس شخصی در جایی که مرحوم بروجردی مشغول استراحت بوده، بارها تظاهراتی به اسم توده‌ای‌ها کرده بودند که ایشان، تصور کند مصدق به توده‌ایها رونق داده و اینها همه جا نفوذ کرده‌اند. از این کارها می‌کردند تا مرحوم بروجردی بدبین شود. روحانیونی مثل مرحوم طالقانی و سیدرضا زنجانی و گروههای مذهبی، حامی مصدق بودند. اما آقای بروجردی صریحاً حمایت نکرد و از آن



طرف به شاه هم اعتنائی نمی‌کرد. ولذا شاه آن بازی‌ها را درآورد و رفت به قم و آقای بروجردی به شاه، هیچ اعتنا نکرد. بعد هم شاه یک میلیون تومان می‌خواست به آقای بروجردی بعنوان کمک برای ساختمان مسجد اعظم بدهد که ایشان گفتند ما احتیاجی نداریم و نگرفت. خاطره خاصی هم خود من از آقای بروجردی دارم. در سال ۳۵ موقعی که فرانسه و اسرائیل و انگلیس به مصر حمله کردند مرا بخاطر راه‌اندازی تظاهرات دانشجویی علیه اشغالگران، از دانشگاه تهران اخراج کردند پدرم نامه نوشت به مرحوم بروجردی و ایشان به اقبال گفتند که این دانشجو باید برگردد. او هم گفته بود که شیبانی یک سال باید موقتاً به مشهد تبعید شود چون الآن اگر برگردد من دیگر نمی‌توانم دانشگاه را اداره کنم و اوضاع به هم می‌ریزد.

**کتاب نقد: در مورد قضیه نفت گفته شده که دعوائی بین آمریکا و انگلیس بر سر نفت و منابع ایران بود و بعد از کودتا آمریکا جای انگلیس را گرفت. ارزیابی شما از این تحلیل چیست؟**  
دکتر شیبانی: آن اوائل آمریکا برای اینکه بتواند سهمی در نفت ایران بیابد و انحصار انگلیس را بشکند، از ملی شدن نفت، حمایت می‌کرد و بدش نمی‌آمد که انگلیسیها را بیرون بکنند تا بلکه خودش جای انگلیس بیاید ولی بعد از کودتا غرامت دادند به انگلیس و کنسرسیوم را درست کردند و انگلیس، آمریکا و سایرین همه با هم به غارت نفت ایران پرداختند.

**کتاب نقد: آیا جماعت روشنفکران نسبت به آمریکا خوش بین بودند؟**  
دکتر شیبانی: آن موقع آمریکا قیافه دموکرات منش داشت و سفیرش هم خیلی خوش و بش با مصدق می‌کرد و خیلی موضع نداشت. ولی بعد که نفت، ملی شد، جو برگشت.

**کتاب نقد: خود دکتر مصدق چه تفکری را در مبارزات سیاسی، تعقیب می‌کرد؟!**  
دکتر شیبانی: ایده سیاسی او، البته مذهبی نبود. خانه‌اش روضه بود اما این که تفکر اجتماعی و سیاسی او اسلام باشد، نبود. اصلاً نمی‌شناخت. او در سوئیس تحصیل کرده بود و دموکرات بود. تیپ انقلابی و مبارز





نداشت. اصلاً در آن دوران، هیچ مذهب خیلی قوی هم وجود نداشت. سال ۳۵ که ما انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران بودیم، بیست و پنج هزار نفر دانشجو فقط عضو داشتیم. توده‌ایها فعالان دانشگاه بودند، از ما خیلی بیشتر عضو داشتند و تظاهرات دانشجویی می‌کردند. حزب توده خیلی نفوذ در دانشگاه، در ارتش و در مطبوعات داشت. آنها روزنامه‌های زیادی داشتند که اگر یکی تعطیل می‌شد، چند تا با نام‌های دیگر جایش سبز می‌شد. فضای تبلیغاتی در دست آنها بود و ما مذهبی‌ها دست پائین را در تبلیغات داشتیم.

### کتاب نقد: پس از کودتای ۲۸ مرداد دکتر مصدق چه موضعی گرفت و آیا هیچ مقاومت نکرد؟

دکتر شیعیانی: خبر رسیده بود که بختیار از کرمانشاه، قشون آورده به قزوین و می‌خواستند با حمله نظامی بر آن را بگیرند. امکان اینهم بود که توده‌ایها مسلط شوند چون خطر افسران توده‌ای ارتش، جدی بود. لذا مصدق مقاومت نکرد و حتی بیانیه‌ای هم نداد و تسلیم شد.

### کتاب نقد: ظاهراً یک نگرانی مشترک بین دکتر مصدق و آیت‌الله... بروجردی و آقای کاشانی همین

بوده که ممکن است توده‌ایها سرکار بیایند.

دکتر شیعیانی: بله، بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد، توده‌ایها در خیابان فردوسی راه می‌افتادند و شعار جمهوری دموکراتیک سر می‌دادند و مردم را می‌شورانند. مردم از ترس اینکه توده‌ایها حاد می‌شوند، در برابر کودتا، سکوت کردند و اصلاً متحیر بودند که چه باید بکنند. رهبران هم که اختلافی شده بودند. مصدق و کاشانی هم به حاشیه رفتند. واقعیت این است که مردم بعد از ۲۸ مرداد متحیر بودند و اصلاً نمی‌دانستند باید چه کنند. توده‌ایها هم قرار بود قیام مسلحانه علیه کودتا بکنند ولی انگلیس و روس و آمریکا با هم ساختند و لذا به توده‌ایها هم روسها دستور دادند که به سرکارتان بروید. همسایه‌ها ما که توده‌ای بود، گفت ما قرار است فردا قیام مسلحانه کنیم ولی نکردند. نواب و یارانش را هم که شهید کردند. آنها چند روزی در خیابان امیریه نزدیک راه‌آهن، منزل مرحوم طالقانی مخفی شده بودند. نواب پس از کودتا هم بعنوان آخرین و تنها مقاومت ضد کودتا، کار مسلحانه علیه رژیم کودتا کرد ولی پس از مدتی اختفاء، دستگیر شد و فدائیان اسلام تیرباران شدند.

## کتاب نقد: پس از کودتا چه کردید؟

دکتر شییبانی: ما در نهضت مقاومت ملی، به مبارزه ادامه دادیم. من به عنوان دانشجوی نهضت دست فعالیت می‌کردم و اعلامیه و جزوه می‌دادیم. نشریه «راه مصدق» را می‌دادیم و جزوهای هم «نیه» «سرسیم»، استادان دانشگاه و مرحوم فیروزآبادی امضاء کرده بودند که بعد شرکت «یاد»، مخفف «یاد» استاد حاجی دانشگاه، را تشکیل دادند. ما بررسی کردیم که چه اشتباهاتی قبل از کودتا شده بود. در نهضت مفارقت، ابتداء گروه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی بود که کم‌کم غیر مذهبی‌های چپ و دمکرات و لیبرال‌ترها کنار کشیدند و فقط در مبارزات، ما مذهبیون باقی ماندیم. نهضت مقاومت البته خیلی در میان مردم، مؤثر نبود و پایگاه اجتماعی مهمه و مؤثری نداشت ولی گاه‌گاهی اعلامیه و شب‌نامه‌ای می‌داد که اینها با دستگاه پلی‌کپی و با پول خودمان در خانه خود من تکثیر می‌شد. عرض کردم که در نهضت مقاومت، ابتدا نیروهای چپ و مذهبی و ملی، همه آمدند. البته چپ، منظورم تند‌های آنها نیست بلکه سوسیالیست‌ها، خنجی، خلیل ملکی و نیروی سوم بودند ولی به تدریج، چپی‌ها و لائیک‌ها و ناسیونالیست‌ها و لیبرال‌های غیرمذهبی، همه کنار کشیدند و فقط مذهبی‌ها ماندند. البته مردم هم گوش بفرمان ما نبودند و نهضت مقاومت، فقط «کعبه خریدار خاص داشت و یکی دوبار، اعتصابات اعلام می‌کرد مثلاً بازار آن موقع فعال بود و گروه بازار حیدری کار می‌کرد. شاه هم برای اینکه بازار را تضعیف بکند، مقداری پاساژ جدید درست کرد و خواست بافت سنتی بازار را بشکند. آن‌ها که اعتصاب می‌کردند درشان را گل می‌گرفتند و زندانی می‌کردند. مثلاً مرحوم شه‌شیری، چلوکبابی بازار را گرفتند و تبعیدش کردند به خارک. خلاصه بازار فعال بود و گاهی تظاهرات می‌کرد

کتاب نقد: بعد از نهضت مقاومت در سالهای ۳۹ و ۴۰ فضای بازی در کشور به چه منتهی شد و دمکرات‌های آمریکا برای جلوگیری از انقلاب و برای کنترل کمونیزم و مذهبی‌ها در ایران ایحان... شاه به توصیه آمریکا، میدان سیاسی داد و در همین فضا بود که جبهه ملی دوم و نهضت آزادی راه افتاد. تحلیل شما از آن دوران، چیست؟!

دکتر شییبانی: کندی که در آمریکا روی کار آمد، می‌ترسید حرکت زیرزمینی در ایران ایجاد بسود. گفتند



یک فضای باز و انتخابات نسبتاً آزادی بدهیم. بنده و چند نفر از دوستان، از فرصت استفاده کردیم و سراغ اعضای جبهه ملی و نهضت مقاومت رفتیم که بیایید دوباره مبارزه را فعال کنیم و از رخوت و یأس و رکود، خارج شوید. ما مذهبی‌ها و جوان‌ترها رفتیم آقایان جبهه ملی را فعال بکنیم. ۱۰ تا ۱۲ نفر شدیم، سراغ آللهیار صالح و دکتر ملکی وزیر بهداشتی مصدق و بختیار و همه رفتیم و تشویق کردیم که بیایند ولی خُب اینها خیلی لیبرال بودند. جلسه‌ای در منزل ما ترتیب دادیم. سه روز سخنرانی بود. سه روز هم در خانه لباسی در پاچنار بود. و در همین اقدام بود که در سال ۳۹ تظاهراتی راه انداختیم، یعنی روز آخر این جلسه من اعلام کردم که تظاهراتی پیش از انتخابات راه بیاندازیم و چون شاه و آمریکا، قول آزادی انتخابات را داده‌اند، جلوی تظاهرات را نمی‌گیرند. در نهضت مقاومت، این تصمیم را گرفتیم و من از پشت بلندگو گفتم که سه‌شنبه هفته آینده میدان جلالیه تظاهرات داریم. جبهه ملی‌ها خیلی عصبانی شدند و داد و فریاد مَلّیون بلند شد که آقا این تندروی‌ها یعنی چه؟! گفتیم که ما دعوت کردیم. مَلّی‌گراها خیلی می‌ترسیدند. تبلیغ می‌کردند که هیچ کس نباید برود. در آن تظاهرات، خودم رفته بالای یک وانت و صحبت کردم و اعلامیه تحریم انتخاباتی جبهه ملی را خواندم. می‌خواستیم تکانی بدهیم که مردم ترسشان بریزد و دوباره به میدان بیایند. در آن انتخابات چندین درگیری شد. شعبان بی‌مُخ با کُرمی که قصاب طرفدار مصدق بود، چند بار درگیر شدند. آنها کُرمی را با چاقو زدند. بنابراین می‌بینید که ما به عنوان دانشجویان جبهه ملی تظاهراتی کردیم که جبهه مَلّی موافق نبود و می‌ترسید. آن شب ساواک من را گرفت و دوباره زندان رفتم. قبلاً هم یک بار سال ۳۵ من را گرفتند که علیه آمریکا و اسرائیل و انگلیس در دانشگاه تهران تظاهرات کردیم که من در انجمن اسلامی و در واقع در نهضت مقاومت بودم. انجمنها خیلی فعال نبودند البته جلساتی داشتیم که مرحوم شهید مطهری می‌آمدند و برای بچه‌های انجمن دانشگاه تهران، صحبت می‌کردند. خلاصه این بار که مرا گرفتند، بردند به فرمانداری نظامی یعنی حضیره القدس که قبلاً مرکز بهائی‌ها بود و حدود ۱۰۰ روز آنجا بازداشت بودم. به مشهد هم که تبعید شدم، آنجا با دوستان، مرحوم آسایش و مرحوم محمدتقی شریعتی و علی شریعتی و حکیمی‌ها جلساتی داشتیم. مرحوم سیدابراهیم میلانی هم که قبلاً مصدقی و نماینده مجلس بود (و غیر از میلانی بزرگ است)، و عده دیگری از دوستان مذهبی هم در جلسات مشهد حاضر می‌شدند ولی به طریقی این گروه که هسته





نهضت مقاومت در مشهد بود لو رفت و همه ما را گرفتند و از مشهد با هواپیما به قزل قلعه تهران آوردند. عده‌ای دیگر را هم از تهران گرفتند. اینها سیدابراهیم را فشار آوردند و او چیزی گفت که پشت رادیو هم پخش کردند که اولی الامر شامل سلاطین هم می‌شود. به مرحوم بروجردی که این خبر رسید، ایشان پیغام به شاه داد که سیدابراهیم را سستی کردید، دیگر با آقای زنجانی می‌خواهید چه بکنید؟ آنها آیت‌الله زنجانی را هم به زنجان تبعید کردند.

کتاب نقد: اشاره کردید که به حلال مختلف تاریخی، فکر اجتماعی مذهبی در آن سالها هنوز بقدر کافی، خیلی پرورش نیافته بود گرچه برخی نیروهای فعال سیاسی شخصاً مذهبی بودند و آمال سیاسی را هم برمبانی مذهبی استوار می‌کردند اما طرز فکر پخته مذهبی، بعنوان یک گفتمان مذهبی سیاسی در عرض گفتمان مارکستی یا لیبرالی و ناسیونالیستی و به آن قوت، در محافل دانشگاهی اوج نگرفته بود. مکتب دینی سیاست به تدریج از دهه چهل اوج بیشتری در دانشگاه‌ها و افکار خصوصی می‌گیرد و بخصوص از دهه چهل به بعد کم‌کم وجه مذهبی و مردمی مبارزه تقویت می‌شود. نهضت آزادی را هم شما در آغاز همین دهه تشکیل دادید. مقداری راجع به تأسیس نهضت آزادی توضیح بدهید.

دکتر شیبانی: بله. لائیک‌ها و چپی‌ها و ناسیونالیست‌ها کم‌کم پایگاه‌های اجتماعی را همانقدر هم که داشتند، از دست دادند. چپی‌ها که وابستگی‌شان به شوروی، مشخص شده بود. بعد از دستگیری افسران توده‌ای و کتابهایی که تیمور بختیار منتشر کرد دستشان رو شد و مردم از آنها زده شدند. یک گروه که خودشان را سوسیالیست‌های خداپرست می‌دانستند مثل نخشب و دکتر سامی و پیمان، اینها هم معتقد بودند که سوسیالیسم، نجات‌بخش است به شرطی که مذهبی باشد. ولی مآلاً آنچه مردم می‌پسندیدند، مذهبی بود که هم سیاسی باشد و هم اصیل تر باشد و دچار تلفیق با مکاتب دیگر مثل سوسیالیزم هم نباشد. موقعی که جنبه ملی تشکیل شد و مهندس بازرگان هم جزء شورایش بود، مطالبی را در نهضت مقاومت مطرح می‌کردیم و به ایشان می‌گفتیم آنجا مطرح کن. آنها هم می‌گفتند که همه گروه‌ها دستجات مشخصی دارند شما هم بروید یک دسته‌ای بشوید و بیایید. ولی ما می‌ترسیدیم اگر دستمان رو بشود بخاطر سوابق نهضت مقاومت، ما را



دستگیر بکنید اما مجبور بودیم که مستقلاً متشکل شویم لذا نهضت آزادی را تشکیل دادیم و گفتیم که مسلمان و ایرانی و مصدقی هستیم. اکثر انهایی که در نهضت جمع شدیم، مذهبی بودیم. البته کسانی مثل حسن نزیه هم سوابق غیر مذهبی داشتند.

**کتاب نقد: راجع به سمیعی و فولادی هم گفته‌اند که سابقه توده‌ای داشتند.**

**دکتر شییبانی:** فولادی را دقیق نمی‌دانم. البته او در آخر عمر وضعیتش بد شد. دامادش آمریکایی بود. رحیم عطایی، خواهرزاده مهندس در امور مالی اداری راه‌آهن بود. آن‌ها و سمیعی معتقد بودند که کمونیستها تشکیلات موفق‌تر و منظم‌تری دارند. ما در نهضت مقاومت بارها بحث کردیم که جمع بشویم و حزبی درست کنیم تا فعالیت مثلاً انتخاباتی بکنیم. تصورمان این بود ولی موقعیکه آمدیم نتوانستیم. اقبال مردم هم به ما جلب نشد یعنی نه مردم، جذب ما شدند و نه رژیم اجازه مبارزه پارلمانی می‌داد. همه اعضاء مرکزی نهضت هم کاملاً همفکر و محکم نبودند. ولی جای جبهه ملی را در محافل خاص سیاسی پر کردیم. ایده نهضت آزادی، اینک: به ذهن ما رسید و تأسیس شد.

**کتاب نقد: آیا تشکیلات نهضت آزادی، بیشتر یک تشکیلات قائم به شخص مرحوم بازرگان و**

**نوعی مؤسسه خصوصی بود یا جمع شما؛ همه در آن دخیل بودید؟**

**دکتر شییبانی:** نه. جمع بود. ما نهضت متازمتی‌هائی بودیم که در صحنه مانده بودیم و مجموعاً این پیشنهاد را دادیم که یک تشکیلات مذهبی‌تری درست شود البته بازرگان، چهره شاخص‌تر ما بود و عنصر نظریه‌پرداز گروه سیاسی ما هم، رحیم عطایی بود. سمیعی و رحیم عطایی و خود بنده، گروه سیاسی نهضت آزادی را تشکیل دادیم. البته رحیم عطایی معتقد بود که دائی‌اش (بازرگان) در مسائل سیاسی، چیزی سرش نمی‌شود. مهندس بازرگان یک آدم دموکرات منش بود و روحیه انقلابی آنچنانی نداشت. ما هم نمی‌خواستیم از جبهه ملی جدا بشویم، می‌خواستیم یک گروه ملی مذهبی درست بکنیم و در داخل جبهه ملی، صاحب کرسی و نظر بشویم یعنی یک موازنه بین مذهبی در جبهه ملی باشیم. البته قبل از ما، حزب ایران هم ظاهراً



مذهبی بود. اللهیار صالح نماز می خواند ولی ما وجهه مذهبی تری می خواستیم تا بتوانیم مردم را بسیج کنیم. ولی نتوانستیم موفق شویم. در واقع تشکیل نهضت آزادی توسط ما، نوعی انشعاب و انحراف به جبهه ملی نبود بلکه می خواستیم داخل جبهه، فعالیت کنیم. منتهی جبهه ملی نپذیرفت و عملاً مقابل با جبهه ملی شدیم با آنکه قبلاً خود جبهه ملی ها پیشنهادشان این بود که شما مذهبی ها بروید یک گروهی تشکیل بدهید و علناً بگوئید که چه کسانی هستید تا ما بدانیم با چه فکری روبرو هستیم. انتقاد ما به جبهه، این بود که جبهه ملی را کندرو می دانستیم که بیشتر معتقد به روش پارلمانی و لیبرالی بودند.

#### کتاب نقد : پیشنهاد شما چه بود؟

دکتر شیبانی : پیشنهاد قطعی و روشنی نداشتیم ولی اگر کسی مبارزه مسلحانه ای می کرد شاید ما تأییدش می کردیم. اما آن موقع چنین فکری هم نبود. حداکثر در حد چانه زنی های پارلمانی و آرام و روبنایی مطرح بود.

#### کتاب نقد : یعنی خود بازرگان هم آن موقع طرفدار مبارزات تند و قهرآمیز بود؟

دکتر شیبانی : نه، ایشان چنین اعتقادی نداشت. بازرگان اعتقاد به دموکراسی غربی و پارلمان و اصلاحات در داخل رژیم پادشاهی و موافقت شخص شاه داشت چون فکر نمی کرد که سلطنت را هم می شود حذف کرد. اصولاً بازرگان اختلاف مهمتی با جبهه ملی در روش مبارزه نداشت منتهی مذهبی تر بود و جبهه ملی به مذهب اعتناء نداشت. خلاصه ما به این دلایل نهضت آزادی را در سال ۴۰ در خانه پسر مرحوم فیروزآبادی تشکیل دادیم. و مرحوم آسیدرضا زنجانی تأییدیه داد و مرحوم طالقانی هم آنجا از یک تجمع سیاسی دینی برای مبارزه، حمایت کرد. البته برای اینکه لو نرود، فقط اسم ۵ - ۶ نفر را در مرامنامه نهضت آزادی بعنوان مؤسسان گروه ذکر کردیم. ولی واقعیت این بود که همان ۲۴ - ۲۵ نفر اعضای نهضت مقاومت بودیم که نهضت آزادی را تشکیل دادیم. اعلامیه های نهضت را من خودم چاپ می کردم و دستگاه پلی کپی در خانه ما بود، همان جا اعلامیه ها را تکثیر می کردیم. قبل از آن هم بیانیه های نهضت مقاومت در خانه ما تکثیر



می شد و بطور کلی، انتشارات نهضت مقاومت و نهضت آزادی کار بنده بود و معمولاً ما تکثیر می کردیم. جبهه ملی نسبت به رحیم عطایی و عباس سمیعی و دوستان اینها هم که مثلاً گرایشات چپ در نهضت داشتند، حساس بودند، البته سوسیالیستهای ضد شوروی مثل خنجی و حجازی هم در جبهه ملی بودند. آنموقع انگلیس تا حدودی پشمش ریخته بود و آمریکا استعمارگر شاخص شده بود. اول بهمن ۴۱، دوباره تظاهراتی را برنامه ریزی کردیم. ولی شب قبلش به دانشگاه ریختند و من را گرفتند تا تظاهرات را سازماندهی نکنم. ما را به زندان بردند. از آن به بعد دیگر جبهه ملی، حرکت سیاسی نداشت و از صحنه بکلی کنار رفت و سازش کرد. بعد همه ما سران نهضت آزادی را محکوم کردند و بعد هم قضیه ۱۵ خرداد ۴۲ پیش آمد.

#### کتاب نقد: در نهضت ۱۵ خرداد شما زندان بودید؟

دکتر شیبانی: بله. زندان بودم که معلوم شد کشتار کرده اند. ما فردایش در زندان، اعلام روزه کردیم ولی جبهه ملی ها و چپی ها همراهی نکردند. ما بعضی از نهضتی ها هم همراهی با ما نکردند. ساواک هم ما را که روزه بودیم به زور، چایی خوراند که نگوئیم ما روزه ایم. جبهه ملی و بعضی از اعضای نهضت آزادی، صریحاً مخالف بودند که از ۱۵ خرداد حمایت نکنیم. ما آن را یک قیام مردمی می دانستیم ولی آنها می گفتند که یک عده نادان و چاله میدانی و فلان، علیه اصلاحات شاه و آمریکا، شورش کرده اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کتاب نقد: از مرحوم آیت ا... طالقانی بگوئید. شما در مسجد هدایت و در داخل زندان از نزدیکان ایشان و خیلی محشور و مورد اعتماد ایشان بودید. ایشان ظاهراً از حیث تفکر سیاسی و اجتماعی، تفاوت هایی با مهندس بازرگان و سایرین داشت؟!

دکتر شیبانی: بله، آقای طالقانی دیدگاه رادیکال علیه شاه و سلطنت داشت. با نواب صفوی هم خیلی خوب بود، آخرین باری هم که فدائیان دستگیر شدند در خانه مرحوم طالقانی مخفی بودند. طالقانی از نظر سیاسی و مبارزه، خیلی عمیق تر و تندتر از بازرگان و فعالتر و عقیدتی تر بود. البته فعالیت تشکیلاتی نمی کرد و داخل تشکیلات نهضت آزادی هم عمل نمی کرد یعنی ایشان را نمی شود اصطلاحاً نهضتی دانست.



کتاب نقد: مهندس بازرگان آیا معتقد بود که سلطنت نباید باشد و مثلاً جمهوری باشد؟

دکتر شیعبانی: نه غالب آقایان، با اصل نظام شاهنشاهی، مخالفت نداشتند. البته به روش شخص شاه، منتقد بود یعنی اگر شاهی بود که سلطنت می‌کرد نه حکومت، او را قبول داشتند. آن موقع مسئله نفی نظام سلطنت مطرح نبود. بیشتر همین بود که شاه دخالت در مسائل نکند. طالقانی در ضمن تفسیر قرآن در مسجد گاه مطرح می‌کرد. در مسجد ایشان عکس شاه نبود و با وجود فشار، عکس را دم کفشداری مسجد زدند.

کتاب نقد: از سال ۴۲ به بعد به تدریج یک تفاوت مهمی که با مبارزات پیشین بنحو برجسته‌تری پیدا شد تیز صریح امام بود که اصلاً نظام سلطنت نباید باشد، نه اینکه شاه فقط نباشد یا شاه اصلاح شود بلکه نظام، سلطنت، اصولاً یک نظام نامشروع و فاسد است، در حالیکه نهضت آزادی و دیگران، حداکثر به شخص شاه منتقد بودند.

دکتر شیعبانی: بله همه این آقایان معتقد بودند عیب ندارد اگر شاه خوبی! باشد که دخالت در مسائل نکند و فقط رئیس باشد اما از سال ۴۲ به تدریج که امام علناً فعال و وارد صحنه شدند، از همان موقعها نگاه مبارزه عوض شد و منسجم‌تر و عمیق‌تر و مردمی شد.

کتاب نقد: بچه‌های نسل پس از ما از حیث تاریخی ممکن است بپرسند که اختلافات خط امام با

خط گروهانی چون جبهه ملی و نهضت آزادی از کجا شروع شد؟ و چه زاویه‌هایی پیدا شد؟

دکتر شیعبانی: آن اوائل، ما در نهضت آزادی، امام را نمی‌شناختیم. مهندس بازرگان با شریعتمداری بودند. بعد ما در زندان بتدریج با امام و ایده‌های ایشان آشنا شدیم. در زندان، یاران امام گفتند که امام از سال ۳۲ دنبال تشکیلات بوده و مثلاً هیئتهای مؤتلفه و اینها بعدها بر همین اساس به وجود آمدند. امام از آن موقع دنبال تربیت افراد بود ولی چون آن موقع تشکیلات لازم را نداشت ایشان در قضیه نفت هم دخالت نکرد. پس تا قبل از سال ۴۲، فضای دیگری بود. ما در زندان، با ایده‌های امام بتدریج آشنا شدیم و عکس‌العمل همه ما در برابر ایشان و حرکت ۱۵ خرداد، یکسان نبود. البته اختلافها بیشتر پس از انقلاب اتفاق افتاد یا آشکار شد.





کتاب نقد: این کسانی که الآن عنوان رهبری نهضت آزادی و نیروهای ملی مذهبی را برای خودشان قائلند، آیا آنموقع در رهبری یا جزء مؤسسين در کنار جنابعالی بودند؟ امثال این دکتر یزدی و صباغیان و معین فر در آن سالها آیا در نهضت آزادی، نقش داشتند؟

دکتر شیبانی: نه. صباغیان عضو نهضت نبود و با دکتر سامی بود. معین فر هم نبود او فقط جزء انجمن مهندسين بود و در مسائل سیاسی، فعال نبود. این یزدی هم هیچوقت جزء رهبری نبود. یزدی در آمریکا با نهضت، همکاری می کرد ولی عضو شورای نهضت هیچوقت نبود. در تولیدارو کار می کرد و بعد هم آمریکا بود و زمان انقلاب برگشت. شاید این سالهای اخیر وارد شورای شان شده باشد چون قبلاً او اصلاً مطرح نبود. یا مثلاً این غلام عباس توسلی، نهضتی نبود. آن موقع اصلاً اسمی از او نبود. عزت الله سبحانی، پدرش جزء مؤسسين بود ولی خودش را یادم نیست که از مرکزیت باشد ولی جزء نهضت آزادی بود که بعداً جدا شد و جزء منتقدین بازرگان بود. اغلب این اسم هائی که الآن تحت عنوان نیروهای ملی - مذهبی، چیزهائی امضاء می کنند ناشناخته اند و یا در آن زمانها درجه دو و سه بودند و اصلاً در مبارزات جدی نبودند. عرض شود که در مؤسسان نهضت آزادی هم البته کسانی مثل نزیه و بعضی های دیگر بودند که گرایشات مذهبی نداشتند. بقیه بیشتر مذهبی هائی بودند که می خواستند سلطنت مشروطه باشد و یک شاه دمکرات داشته باشیم. هیچکس نفی سلطنت را نمی گفت. فقط نواب صفوی گاهی می گفت اما بعد از سال ۴۲ این کم کم مطرح شد. گروهی جوانهای نهضت هم بعد از اینکه ما زندان افتادیم، مبارزات مسلحانه را شروع کردند و بعد هم شدند منافق فعلی، آن موقع جزء جوانان نهضت آزادی بودند، حنیف نژاد و بدیع زادگان و دیگران، تحت مسئولیت من در نهضت آزادی بودند. آنها در کمیته دانشجویی نهضت آزادی بودند که من مسئولشان بودم ولی من که افتادم زندان، جوانها تنها ماندند و ارتباطشان با من قطع شد و طرز فکرشان به اینجا رسید که باید نحوه مبارزه و بعدها هم نحوه تفکر را عوض کرد.

کتاب نقد: شما مسئول کمیته دانشجویی نهضت آزادی بودید؟

دکتر شیبانی: من هم عضو شورای مرکزی و عضو هیئت مؤسسين نهضت آزادی بودم و هم مسئول



کمیته دانشجویی نهضت آزادی بودم و آن مؤسسان اولیه مجاهدین خلق که با این منافقین، خیلی تفاوت داشتند، جزء همان کمیته بودند. اینها وقتی با من کار می‌کردند آدمهای مذهبی و زحمتکش و زاهد بودند، معتقد به دین بودند ولی اطلاعات عمیق نداشتند و نظرات بعدی‌شان، روی مطالعات شخصی خام خودشان بود و کم‌کم به اینجا رسیدند که بین مارکسیسم و اسلام خواستند تلفیق کنند یعنی مثلاً اسلام، تئوری علمی مبارزه ندارد و باید از مکاتب جدید، کمک بگیریم و یک تفسیر جدید از اسلام بکنیم. آنها از دل نهضت آزادی بیرون آمدند.

کتاب نقد: در آن موقع که شما مسئول کمیته دانشجویی بودید، در حوزه کار تئوریک، چه می‌کردید؟ بالاخره خلاء فکری و بحران ایدئولوژیک در گروهی از مبارزان و روشنفکران وجود داشت که باعث انحرافات و التقاطهای فکری در آنها می‌شد و می‌کوشیدند که اسلام را با مارکسیزم یا لیبرالیزم در آمیزند و تحت عنوان قرائت مدرن از اسلام، مبنای عمل قرار دهند که غالباً باعث مصادره ظاهر اسلام بنفع باطن مارکسیزم یا لیبرالیزم می‌شد و در واقع، قرائت جدید از اسلام، نوعی تحریف اسلام، از آب در می‌آمد. کار تئوریک در جمع جوانان شما در چه حد بود؟

دکتر شییبانی: کار تئوریک سنگین و دقیقی نبود. مثلاً در همین حد که گاه مهندس بازرگان سخنرانی می‌کرد و کتابهایی در می‌آورد. تفسیر قرآن داشتیم. تفسیر طالقانی بیشتر داخل زندان بود. آن موقع هم تفسیر مدقون اینطوری نبود همینطور قرآن را در مسجد هدایت آقای طالقانی صحبت می‌کردند و نمازهای عید پشت سر ایشان می‌خواندیم. ایشان هم مستقل از نهضت، شخصیت خودش در جامعه مطرح بود. واقعیت این است که فکر دینی منسجمی در نهضت آزادی وجود نداشت تا به جوانان منتقل شود.

کتاب نقد: با اینکه مثلاً خود مهندس بازرگان، ضدکمونیسم بود و سران سازمان مزبور، ابتدا لااقل در یکی دو نوشته‌شان تحت تأثیر بازرگان بودند و از نهضت آزادی بیرون آمدند، چگونه معذک مارکسیست شدند؟! البته یک علت آن، شاید این بود که کار تئوریک امثال بازرگان آن جوانترها را در



برابر موج مکاتب شرقی و غربی، قانع نمی‌کرد و حتی بسترسازی برای التقاط و گرایش به مکاتب مادی در ذهن آنها می‌کرد.

دکتر شیبانی: بعد از اینکه من به زندان رفتم، اینها به این طرز فکر رسیدند. مطالعاتی شخصی کردند، کتاب «شناخت» نوشتند و گفتند که تلفیق بکنیم و یک قرائت تازه از اسلام بدهیم و معتقد شدند این اسلام به قدر کافی، انقلابی نیست. وقتی که در سال ۴۸ من از زندان آمدم بیرون، (آن موقع ۶ سال محکوم شده بودم به عنوان مؤسس نهضت آزادی)، وقتی بیرون آمدم، مجاهدین آمدند سراغ ما و کتابهایشان را دادند. من دیدم خیلی چپ می‌زند. آن موقع به مهندس سبحانی که به مسائل مارکسیستی وارد بود، گفتم حواست جمع باشد اینها شامه‌شان عوض شده است. می‌گفتند اسلام‌ستنی را قبول نداریم. می‌خواستند مدرنش کنند ولی مارکسیستی شد.

**کتاب نقد: آیا مهندس بازرگان متوجه این انحراف شد؟ چون بازرگان زودتر از شما آزاد شد.**

دکتر شیبانی: ایشان، نه متوجه نشده بود با آنکه زودتر از ما ایشان در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله آزاد شده بود، ولی مهندس متوجه انحراف مارکسیستی بچه‌ها نشده بود. بازرگان، بی شیله پيله بود. ولی این بچه‌ها خیلی شیطون و پیچیده بودند. بعد هم افتادند به مسیری که دو دوزه بازی کنند و بازرگان به آن پیچیدگی نبود و خیلی هم به عواقب نظری یا عملی طرز فکر خودش واقف نبود. حتی آقای طالقانی هم تا مدت‌ها متوجه نشد. بعدها در زندان بود که گروه‌های نسل دوم رهبری مجاهدین، دست‌شان رو شد که کمونیست شده‌اند و به اسم قرائت جدید از اسلام آمدند تا جوانها و مذهبی‌ها را بازی بدهند. در زندان بعدی در سالهای ۵۴ کم‌کم برای همه روشن شد و بعد آقای طالقانی هم موضع شدید علیه التقاطی‌ها و کمونیست‌ها گرفتند و نتیجه‌اش فتوای زندان بود که کمونیست‌ها نجس‌اند و آقایان طالقانی، منتظری، مهدوی‌کنی، انواری، ربانی شیرازی و... حکم کردند که مسلمانها در زندان با مارکسیست‌ها تماس نداشته باشد چون آن دوران، بچه مسلمانهای زیادی جذب مارکسیزم شدند. البته مرحوم علامه طباطبایی و شهید مطهری و امثال این بزرگان از خیلی قبل‌تر یعنی از حدود سال ۳۵ وارد صحنه تبیین‌های تئوریک و پاسخ به مارکسیزم و لیبرالیزم و... شده بودند. این



روش رئالیسم علامه طباطبایی مربوط به خیلی قبل است و او اصلاً از پیش، حدس می‌زد این مسائل را و می‌خواست جوابگو باشد و به همین دلیل هم روش رئالیسم را نگاشت و شهید مطهری هم آن را شرح داد. آن نوشته‌ها و جلسات هم در آن دوران در حدّ خودش بی تأثیر نبود. مطهری با بازرگان و سحابی رفیق بود. جلسات سخنرانی مرحوم مطهری یا مرحوم محمدتقی جعفری هم تأثیراتی مهم داشت که البته در کوتاه مدت، واضح نبود و مجموعهً اینطور کارها، تأثیر تئوریک و تدریجی در عمق داشت ولی تأثیر سیاسی و فوری نداشت که به چشم بیاید.

**کتاب نقد: آقای مطهری با اینکه رفاقت زیادی هم با مهندس بازرگان داشتند، در شرح روش رئالیزم، انتقاد جدی می‌کند به بازرگان و می‌گوید این نوع دفاع از مذهب گاهی بر پیش فرض‌های ماتریالیستی ناخودآگاه، مبتنی است. مطهری یک جا می‌گوید اینها شخصاً آدم متدینی هستند اما در سطوح فکری، گرایشات پوزیتیویستی در آنها نفوذ دارد و تحت تأثیر نوعی دفاع از دین طبیعی غربی در برابر مارکسیسم، هستند. شما چه ارزیابی دارید؟**

دکتر شیبانی: از نظر عاطفی، مطهری و بازرگان و سحابی از مدتها قبل از شورای انقلاب، خیلی رفیق بودند. خود من در شورای انقلاب هم شاهد ادامهٔ آن رفاقت‌ها بودم. حتی مطهری شبی که شهید شد، از خانه دکتر سحابی در فخرآباد می‌آمد. مطهری، قبول داشت مذهبی بودن مهندس بازرگان را ولی بعضی دیدگاه‌هایش را از نظر تئوری قبول نداشت. چون مطهری، اسلام را عمیقاً می‌شناخت و مهندس بازرگان، آن دید عمیق و وسیع مطهری را نداشت، گاهی می‌دیدم که مطهری صریحاً انتقاداتش را می‌گفت. مطهری تعارف با کسی نداشت. گر چه خیلی رفیق بود ولی می‌گفت که ایده‌های مهندس، مقداری طرف تجربه‌گرایی و حتی‌گرایی و علم‌زدگی می‌کشید.

**کتاب نقد: نهضت آزادی از وقتی که شما و مهندس بازرگان آزاد شدید تا زمان انقلاب، آیا فعالیتهای سیاسی صریح و مبارزات فعالی علیه دستگاه داشت؟ یعنی از سال ۴۶ تا ۵۶.**



**دکتر شییبانی:** نه دیگر پس از سال ۴۲ مبارزات خیلی جدی‌تر و وسیع‌تر شده بود و مبارزه مسلحانه هم کم‌کم ترویج شده بود. دیگر نه نهضت آزادی و نه امثال مهندس بازرگان اصلاً مطرح و مؤثر نبود. جریان مبارزات در همان چند سال پس از ۴۲، دامنه‌دارتر و تندتر شده بود و نهضت آزادی، از اوضاع، خیلی عقب افتاده بود و تأثیری نداشت البته دیگر مهندس هم خیلی موضع سیاسی نمی‌گرفت.

### کتاب نقد: اصلاً بازرگان و دوستانشان چه می‌کردند در این ۱۰ سال؟

**دکتر شییبانی:** کتابهایی می‌نوشت و سخنرانی در جلسات خودمان بود. کار سیاسی نه، دیگر نمی‌کرد. پس از زندان، دیگر تقریباً نهضت آزادی مطرح نبود و مبارزه به دست جوانهای مذهبی افتاد. اصلاً ما از زندان که آمدیم، دیگر نتوانستیم نهضت آزادی را فعال کنیم و یا کنترل بکنیم. اوضاع عوض شده بود.

### کتاب نقد: دیگر تا زمان انقلاب، نهضت آزادی کار نمی‌کرد. پس چه می‌کرد؟

**دکتر شییبانی:** نه، مثلاً گاهی عید فطر جلسه می‌گذاشتیم یا جلساتی سخنرانی داخلی انجمن پزشکان و انجمن مهندسی و این جور چیزها بود. کار فرهنگی در همین سطح‌ها بود. آنهم کار گروهی و نهضتی نبود، فعالیت فرهنگی بود. دیگر تفکر مبارزات، جور دیگری شده بود. تندتر شد.

### کتاب نقد: شهید چمران و علی شریعتی در نهضت آزادی چه نقشی داشتند؟

**دکتر شییبانی:** شهید چمران از بچه‌های نهضت مقاومت بود. ایشان آمریکا بود، بعد هم در لبنان می‌جنگید و در چارچوب نهضت آزادی اصلاً نبود در خارج کشور با ما همکاری داشت ولی به آن صورت، عضو نهضت هم نبود. علی شریعتی هم عضو نهضت آزادی نبود. اینها خودشان مستقلاً کار می‌کردند.

کتاب نقد: بحث را به بعد از انقلاب بکشانیم. در دوران مبارزات دهه چهل و پنجاه، عملاً جبهه ملی و حزب توده و بقیه گروه‌های لیبرال و ملی و چپ، و سپس نهضت آزادی و گروه‌های بینابین، یا بکلی محو شدند و یا منشاء اثر مهمی و دارای پایگاه اجتماعی نبودند. گروه‌های مسلح چپ یا مذهبی متمایل به چپ هم تا سالهای ۵۵ و ۵۶، متوقف و متلاشی شده بودند و ناگهان انقلاب دینی به رهبری امام، علیرغم پیشینی همه، کل کشور را گرفت و نظام سلطنت را در هم شکست معذک امام پس از پیروزی، دولت را در اختیار بازرگان و جریانهای باصطلاح روشنفکر مذهبی گذاشت و خودش به قم رفت. شورای انقلاب تشکیل می‌شود. امام، آقای بازرگان را به عنوان نخست وزیر منصوب می‌کند، البته بعدها خود امام در نامه‌شان در توییح آقای منتظری نوشتند که از همان ابتدا من شخصاً با نخست‌وزیری ایشان موافق نبودم چنانچه با قائم مقامی شما هم موافق نبودم ولی چون آقایان شورای انقلاب گفتند من قبول کردم و به نظر خودم عمل نکردم و نخواستم تصمیم فردی بگیرم. ولی بعد از مدتی دیگر فاصله‌ها آشکار می‌شود. حالا یک سؤال، این است که خود جنابعالی که از مؤسّسین نهضت بودید چرا از نهضت آزادی جدا شدید؟ و یا شهید چمران چرا فاصله گرفت؟! چون دو سه نوع جدایی از نهضت آزادی بعد از انقلاب، اتفاق افتاد یکی جدایی امثال عزت‌الله سحابی که گرایشات سوسیالیستی داشتند، یکی هم جدایی از نوع جدایی جنابعالی و موارد دیگری از این قبیل در سطح وسیعی در کشور بود که شما مثلاً وارد شورای مرکزی حزب جمهوری شدید و عملاً حزب جمهوری با نهضت آزادی و سایر گروه‌های لیبرال و ملی‌گرا، اصطکاک پیدا کردند. استدلال امثال شما و بسیاری دیگر از همکاران یا اعضاء سابق نهضت آزادی و جبهه ملی، برای فاصله گرفتن از نهضت آزادی و... چه بود؟ با وجود سوابقی که داشتید و رفاقت‌ها و اینکه خود شما جزء مؤسّسین نهضت آزادی بودید، چه چیزی کم دیدید که از نهضت جدا شدید؟

دکتر شیبانی: واقعیت این است که ما با انگیزه مقدّسی، نهضت آزادی را راه انداخته بودیم ولی وقتی امام را شناختیم، دیگر دیدیم خط درست، همین است. خط صحیح، این است که امام می‌گوید. با توجه به ایده‌های





امام و نتایجی که از حرکتش می‌دیدیم و ایمان وسیع و بی‌نظیر مردم به ایشان، و جامعیت و صداقت او را که چطور مبارزات پراکنده را به بزرگترین انقلاب مردمی تبدیل کرد، مشاهده کردیم و برای من که خودم در تأسیس نهضت آزادی دست داشتم، مسجّل شد که دیگر تاریخ مصرف نهضت آزادی تمام شده و نهضت، از مردم عادی هم عقب مانده و دوران همه آن گروه‌های سابق ملی و مذهبی و چپ و لیبرال، منقضی شده است. رسیدیم به این که همه گروه‌ها و تلاش‌های قبلی ناقص و معیوب بوده و امام، صحیح می‌گوید. امام البته توصیه کرده بود که همه گروه‌های ملی مذهبی را آقای بهشتی جمع بکند. حتی به مهندس سبحانی هم پیشنهاد شد که وارد حزب جمهوری شود منتهی من پذیرفتم و وارد شورای مرکزی حزب شدم. گروه‌هایی مثل نهضت آزادی هم دیگر اصلاً سالها بود که از نفس افتاده بودند و خود نهضت، ده سالی بود که کار فعالی نمی‌کرد که بدرد خور باشد و پایگاه اجتماعی هم نداشت. با توجه به این که بیشتر معتقد به شریعت‌مداری هم بود تا به امام. من امام را خوب دیدم که نظرش صائب‌تر از همه بود. به همین دلیل از نهضت، به حزب پیوستم. نهضت آزادی فعالیت چندانی نداشت و اصلاً تعطیل بود و نفوذی هم در مردم نداشت. اما حزب جمهوری فعال تر، جدی تر و فراگیرتر از امثال نهضت بود و پایگاه مردمی خیلی وسیعی داشت. اوایل انقلاب، حزب جمهوری نقش خیلی فعالی داشت. مردمی‌ترین حزب بود. چند میلیون نفر از مردم ثبت‌نام کردند که در تاریخ ایران، چنین استقبال مردمی از یک حزب، بی‌نظیر است. حزب در انتخابات دوره اول، توانست مجلس را کنترل کند. اگر حزب جمهوری نبود دیگران جلو می‌افتادند و مجلس را می‌گرفتند. من آن موقع خودم کاندیدای مجلس نشدم برای آنکه بتوانیم حزب جمهوری را فعال بکنیم، اما بعد که نماینده‌ها شهید شدند، منم مجبور شدم به مجلس آمدم. در حزب، گروه‌های مختلف مذهبی سیاسی بودند. هم ما بودیم، هم هیئتهای مؤتلفه بودند که از سال ۴۲، با امام در رابطه بودند، اعضاء حزب ملل اسلامی هم بودند یعنی گروهی از جوانانی که پس از ۱۵ خرداد، می‌خواستند همه نهضت‌های اسلامی را زیر پوشش بگیرند و حکومت اسلامی درست کنند، جوانان فعال و دلسوزی بودند ولی پیش از اینکه در همان سالهای ۴۳ کاری بکنند لو رفته بودند. دیگران هم خیلی‌ها بودند. اجمالاً ما دیدیم همه خواسته‌های ما که بیست، سی سال برای آن تلاش کرده بودیم و زندان رفته بودیم



و بخاطر آن، نهضت مقاومت و نهضت آزادی را راه انداخته بودیم، در وجه بهتر و خالصتری در حزب بود و نقائص نهضت را هم نداشت چون امام را به رهبری قبول داشت، و همانطور که گفتیم نهضت آزادی هم عملاً از سالها پیش از انقلاب، دیگر فعالیت مهمی نداشت و بیشتر نوعی محفل سیاسی بود.

کتاب نقد : به مسئله آمریکا بپردازیم. یکی از اشکالاتی که امام به نهضت آزادی و بازرگان در دوره‌های بعد از انقلاب می‌کنند، گرایش اینها به آمریکا و خوش‌بینی آنها نسبت به آمریکاست، شما واقعاً این گرایش را در نهضت آزادی می‌دیدید؟

دکتر شییبانی : آقای بازرگان معتقد بود که بالاخره باید با غرب و آمریکا راه آمد چون ضد کمونیست بود. نهضت، معتقد بود که این طرف باشیم بهتر است تا آن طرف!

کتاب نقد : یعنی شعار نه شرقی نه غربی را قبول نداشتند؟

دکتر شییبانی : عملاً خیلی نه. یعنی حدسشان این بود که نمی‌شود روی پای خودمان بایستیم و باید با یکطرف همکاری کنیم تا از آن طرف حمایت شویم و آمریکا را بر شوروی ترجیح می‌دادند.

کتاب نقد : مثلاً مهندس بازرگان در کتاب انقلاب در دو حرکتش می‌گوید شعار علیه اسرائیل و علیه آمریکا نوعی انحراف در انقلاب بود.

دکتر شییبانی : این دیگر حرف مفت است. خوب بخاطر همین‌گونه حرفها بود که من از نهضت آزادی جدا شدم.

کتاب نقد : علت سقوط دولت موقت چه بود؟ آیا فتح لانه جاسوسی بود؟

دکتر شییبانی : لانه جاسوسی یک جزئی است، آن موقع فضا، فضای انقلاب و اصلاحات جدی و بنیادین





بود ولی مهندس طرز فکرش لیبرال بود و در شرایطی که قانون انقلاب نداشتیم و هنوز قوانین قبل بود او باز هم معتقد به حکومت قانون یعنی همان قوانین شاه بود. البته اینرا بگویم که آن موقع، مهندس بازرگان، مناسبترین کسی بود که می توانست دولت موقت را تشکیل بدهد و امام هم علیرغم مسائلی که بود، ایشان را انتخاب کرد. ولی بعد او با شرایط انقلاب نتوانست سازگار شود. بازرگان در آن شرایط نخستین، مناسبترین فرد برای تشکیل دولت بود چون با شاپور بختیار رفیق بود و در جبهه ملی با هم سابقه داشتند. بازرگان به نظر می آمد تنها مهرهای بود که می توانست در آن موقعیت که هنوز دولت بختیار سرکار بود، بیاید.

کتاب نقد: ظاهراً این آقایان، همان اعتقادی که راجع به شاه داشتند که «شاه، سلطنت بکند و حکومت نکنند»، همان را راجع به ولایت فقیه هم بدشان نمی آید که بگویند یعنی فقیه، ولایت صوری و تشریفاتی بکند و دخالت در مسائل حکومتی نکند. آیا مبنای این، همان مسائل قبلی است یا چیز دیگری است؟

دکتر شیانی: ظاهراً همان است. آنها طرز فکرشان این بود که روحانیت، دخالت نکند. دیدشان این بود که روحانیت، انقلاب کرد ولی حکومت را به ما بدهند و کنار بنشینند ولی ما دیدیم روحانیونی که می توانند بیایند میدان و اداره بکنند مثل بهشتی، گرچه کم داریم ولی داریم. بهشتی واقعاً مدیر و قوی بود، واقعاً تربیت می کرد افراد را، مثلاً وزرایی که به دولت انقلابی و شورای انقلاب وارد شدند، همه جزء خدمات و کشفیات روحانیون مدیری مثل بهشتی بود.

کتاب نقد: بعد از این که امثال بهشتی را دیدند چرا باز با حضور روحانیت انقلابی مخالف بودند؟  
دکتر شیانی: آنها اعتقاد به لیبرالیسم داشتند. ولایت فقیه که ما معتقدیم آنها قبول نداشتند.



کتاب نقد: گرایش نهضت آزادی به آمریکا چه توجیهی دارد؟ با توجه به اینکه هم شروع تأسیس نهضت، مصادف با فضای باز توصیه‌ای آمریکا بود و هم تجدید فعالیتش در ۵۶، در فضای باز آمریکائی بود، ابتدا کندی و سپس کارتر.

دکتر شیبانی: شاید قصد خیانت نبود و لیکن اینها می‌گفتند با آمریکا باید همکاری کرد. می‌گفتند با آمریکا کنار بیائیم چون ابرقدرت است و ما دست پائین را بگیریم چون برابر نیستیم. آمریکا قوی است پس با او بیعت کنیم.

کتاب نقد: امام پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از پاریس به مرقد شهدا رفت و بعد که انقلاب پیروز شد حکومت را به بازرگان و همین مثلاً ملی - مذهبی‌ها تحویل داد و خودش به قم رفت تا نظارت کند ولی کشور به هم ریخت. مهندس بازرگان، انقلاب را درک نکرد و کشور را هم نتوانست اداره کند. لذا امام در یک سخنرانی در قم گفت شما ضعیفید آقای بلد نیستید و من اشتباه کردم که به شما کار را سپردم. و بعد از قم به تهران آمدند تا اشراف بیشتری بر حکومت داشته باشند.

دکتر شیبانی: بله، ما در شورای انقلاب از مدتها قبل دنبال این بودیم که امام به تهران بیایند تا شورای انقلاب به طور مستقیم با ایشان در ارتباط باشد ولی امام نپذیرفت. ما می‌خواستیم که امام سرگرم امورات حوزه نشود و بر شورای انقلاب، اشراف داشته باشد چون بدون کمک ایشان نمی‌شد کشور را اداره کرد و مردم فقط گوش بفرمان امام بودند و ایشان را قبول داشتند.

کتاب نقد: در پاسخی که امام به آقای محتشمی دادند، نهضت و بازرگان را تلویحاً پدر معنوی منافقین خواندند. این را چگونه تحلیل می‌کنید؟

دکتر شیبانی: اینها بیشتر بخاطر مواضع خود مهندس بازرگان بود. امام در آن اوائل این نظر را به بازرگان نداشتند. خود بازرگان هم خیال می‌کرد که منافقین، روشنفکران مسلمان و جوانان خوشفکر هستند و تلویحاً



حمایت می‌کرد ولی امام متوجه بود که اینها منحرف هستند. البته امام، بازرگان را در امور شخصی، آدمی مذهبی می‌دانستند و او را از سنخ منافقین نمی‌دانستند. بحث بستر فکری آنها بود.

**کتاب نقد: سر قضیه جنگ هم همینطور شد و نهضت آزادی، عملاً وقتی بچه‌ها در خط و زیر آتش دشمن متجاوز، درگیر بودند و شهید می‌شدند یا زیر بمباران شیمیائی صدام بودند، در پشت جبهه، عیناً استدلالهای صدام و آمریکا را رله می‌کرد و پارازیت می‌داد.**

دکتر شییبانی: در جنگ که اصلاً استدلال مهندس بازرگان بسیار استدلال غلط و ناواردی بود. آنها معتقد بودند که جنگ با عراق را نیمه‌کاره و بدون اجراء عدالت و حتی بدون تعیین شدن طرف متجاوز و شروع کننده جنگ و بدون احقاق حقوق ضایع شده ملت ایران، رها کنیم. حال آنکه بعد از حمله عراق به کویت معلوم شد که امام، صدام را درست شناخته بود و اگر ما هم رها می‌کردیم او رها نمی‌کرد. امام روحیه صدام را از اول می‌دانست ولی بازرگان در قضیه جنگ، خیلی سطحی قضاوت می‌کرد. بحث صدام نبود، بحث حمایت جهانی از او برای سقوط انقلاب بود. و بعد از حمله عراق به کویت هم که همه فهمیدند شناخت امام از صدام کاملاً درست است، علاوه بر آنکه صلح پایداری برقرار نمی‌شد و حتی متجاوز بودن عراق را هیچ‌جا اعلام نکرده بودند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

**کتاب نقد: در شورای انقلاب چند جریان و جناح به طور کلی حضور داشت؟!**

دکتر شییبانی: امام و روحانیت انقلابی، انصافاً باز و با سعه صدر، عمل کردند و همه با اصطلاح ملی - مذهبی‌ها و گروه‌های روشنفکری مذهبی با تمایلات مختلف چپ و لیبرال را دعوت به همکاری و مشارکت کردند و خیلی جناح‌بندی علنی هم در ابتدا نبود. البته ما دو تا شورای انقلاب داریم. یکی قبل از دولت موقت و یکی پس از آن بود. در شورای انقلاب قبل از دولت موقت که هسته اولیه‌اش آقای مطهری و بهشتی و باهنر و... بودند، بعدها قرنی و مهندس بازرگان و سبحانی و... هم وارد شدند، آنجا خیلی صف‌بندی نبود. ولی در



شورای انقلاب دوم که بازرگان رئیس دولت شد، بین شورای انقلاب و دولت اصطکاک‌ها شروع شد. دولت موقت بعضی کارها می‌کرد که ما قبول نداشتیم. او نهادهای انقلابی تازه تأسیس را قبول نداشت. مثلاً جهادسازندگی تشکیل شده بود، ما می‌گفتیم پول بگذارید که کار بکنیم آنها بودجه نمی‌دادند که شهید بهشتی مجبور شد از انقلابیون بازار مقداری قرض کرد و عده‌ای را به عنوان جهادسازندگی به کردستان فرستادند. چون آقای بهشتی می‌گفتند که در آنجا باید با عمل، اسلام را نشان بدهیم، با ثنوری و سخنرانی نمی‌شود. یک عده از این بچه‌های اولیه سپاه و جهاد را در کردستان کشتند. مسائل دیگری هم بود. چون ما در شورای انقلاب بالاخره می‌خواستیم دولت را کنترل بکنیم که اگر اشکالاتی دارد، اصلاح شود. دولت موقت، انتقادات را خیلی تحمل نمی‌کردند. ولی در مجموع با بازرگان، درگیری شدید نداشتیم. یعنی خصومت واقعاً نبود و انتقاد می‌کردیم. منتهی مهندس بازرگان تحمل انتقاد نمی‌کرد و می‌گفت اینها خیلی در کار من دخالت می‌کنند. ما هم کنترل کامل حتی روی کمیته‌ها نداشتیم بعد هم که سپاه تشکیل شد، ابتدا چند تا سپاه بود. شهید محمد منتظری یک گروه تشکیل داد به عنوان سپاه، جواد منصوری یک گروه درست کرد به عنوان سپاه، یزدی هم یک گروه، اینها هر کدام گروهی بودند و بعد، شورای انقلاب، همه را یکی کرد. کمیته‌ها هم مردمی و خودجوش و انقلابی بودند مثلاً می‌رفتند و رئیس بهداری را می‌گرفتند و داد مهندس در می‌آمد که من این را منصوب کردم حالا شما او را برمی‌دارید و کار ما را لنگ می‌کنید. کمیته‌ها هم می‌گفتند فلانی با رژیم شاه بوده است و با ساواک، سابقه همکاری دارد و تو نباید او را در حکومت انقلابی، وارد کنی.

کتاب نقد: این گروهی که الآن خودشان را نهضت آزادی می‌دانند گفته‌اند که تیم حزب و روحانیون و انقلابیون خط امام، از همان ابتداء تصمیم داشتند که ما را از شورای انقلاب و دولت، حذف کنند. دکتر شیبانی: نه اصلاً اینطور نبود. بیخود می‌گویند اینهم که یزدی می‌گوید بیخود می‌گوید. ما به هیچ وجه قصد اینکه زیرپای آنها را خالی بکنیم، نداشتیم. می‌خواستیم کمک بکنیم اصلاً خود همین روحانیون بودند که به امام پیشنهاد نخست وزیری بازرگان را دادند و گروه این آقایان را وارد ترکیب شورای انقلاب کردند.



چنین تصمیمی اصلاً نبود. واقعیتش این است که این درگیری، از طرف خود آقایان شروع و تحمیل شد. به مهندس می‌گفتم انتقادهای این بچه‌های انقلابی را تحمل نکن. بالاخره یک عده کمیته تشکیل داده‌اند خوب اگر تخلف کرده‌اند، باید رسیدگی شود. آقای مهدوی کنی، مسئول کمیته است و رسیدگی میکنند. آن موقع‌ها هم البته جوانها تند بودند و گوش به شورای انقلاب هم نمی‌کردند. آقای مهدوی هم می‌گفت گوش نمی‌کردند. بازرگان اینها را درک نمی‌کرد و تحمل نمی‌کرد. گفتم که طرز فکر لیبرالیسم به او اجازه نمی‌داد که در حکومت، کسی بدون اجازه او آب بخورد. در مجموع، دولت موقت، آن طور که باید، کوشش دوییدن همراه انقلاب و انقلابیون را نداشت. طرز فکر او این بود و می‌خواست همه مطیع دولت باشند.

**کتاب نقد: حالا چه اشکالی داشت این حرف که می‌گفتند پس از پیروزی، دیگر روح انقلابی تعطیل شود؟! دکتر شیبانی:** اشکال اولش این است که عملاً نمی‌شد. در یک انقلاب نمی‌شد صبر کنیم تا افراد تربیت شوند و بعد اصلاحات دیوانسالارانه کنیم. مثلاً وزیر دادگستری و وزیر... از کوره دربیاید، بعد بیائیم پست‌ها را تقسیم کنیم! الان حکومت دست ماست و باید اداره‌اش کنیم. اتفاقاً حرف بازرگان، عملی و واقع‌بینانه نبود. راه حل ایشان، این بود که هیلک هیلک کنیم. یواش یواش. ولی انقلاب نمی‌پسندید و نمی‌شد هم کار کرد. در واقع، خود مهندس، واقع‌بین نبود و مردم را و وضعیت را درک نمی‌کرد. ثانیاً انقلابیون قبول نداشتند که بقایای رژیم شاه را باید حفظ کرد و اصلاحات انقلابی را به تأخیر انداخت.

**کتاب نقد:** یکی از انتقادات به دولت موقت، این بود که مرحوم بازرگان، انحصار طلب بود یعنی وقتی امام به مهندس بازرگان حکم نخست‌وزیری داد، گفت که دولت، حزبی و نهضتی نباشد. ولی عملاً اینگونه شد که اغلب قریب به اتفاق اعضای دولت، اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی و... شدند. و نوعی انحصار قدرت بوجود آمد.

**دکتر شیبانی:** بله. مهندس بازرگان آنهایی را که خودش قبول داشت، آورد مثلاً سنجابی را کرده بود وزیر

خارجه و... منتقدین خودش و گرایشهای دیگر را وارد دولت نکرد.

کتاب نقد: بسیار خوب، وقت شما را زیاد گرفتیم. نکته دیگری که الآن به ذهنم آمد این است که در این اوضاع بعد از ۲۰ سال، بعضی مسائل دوباره دارد طرح می شود یا مثلاً دوباره حرف هایی که زمان رضاخان زده می شد، زده می شود و گاه برایش مشتری هم پیدا می شود. مثلاً بقایای جبهه ملی و نهضت آزادی و همفکرانشان امروز دوباره، گرایش تفکیک دین از حکومت را ترویج می کنند.

دکتر شیبیانی: اینکه کسی مشتری این حرفها بشود، یکمقدارش احتمالاً بخاطر عملکرد بعضی از متصدیان حکومت در سالهای گذشته و مسائلی از این قبیل است. واقعیت این است که هیچ کس پیش بینی نمی کرد نهضت امام به این سرعت پیروز شود و کسی هم آماده نشده بود و برای اداره مملکت، کسی را تربیت نکرده بودند. در نهایت به دلیل اینکه امکانات محدود شده بود ما در محاصره بودیم. اما از بعد فکری، تفکیک دین از حکومت، دقیقاً برخلاف فکری است که ما براساس آن، نهضت آزادی را تشکیل داده بودیم و این تفکیک، همان حرف شاه است و انحراف بزرگی است. ولی از حیث عملی عرض کردم که اگر این حرف، مشتری پیدا کند ریشه اش مقداری مشکل ماست و مقداری هم جو سازی دشمن است. از یکطرف هم باید روشن شود که پس از انقلاب، خیلی کار شده و پیشرفتهای زیادی عاید ایران شد. باید انصاف داشت. رفاه زمان شاه، منحصر بود به چند شهر بزرگ که آنهم فقط در اقشار خاصی بود. نه همه مملکت و نه توده مردم. اما در حکومت اسلامی ما می خواستیم همه مملکت سطح زندگیشان بیاید بالا و درست شود و خوب خرج کلانی می برد. آن طور هم افراد تربیت شده نداشتیم که بتوانند واقعاً اداره بکنند. ما در حین حکومت کردن، باید آدم تربیت می کردیم و این مشکل بود. برای یک پست مثلاً وزارت انقلابی همه آماتور بودند. ما اصلاً افراد تربیت شده برای کار خاص نداشتیم، مگر ما دانشجویان فنی، معدن و فلزات یا پزشکی در وزارت خارجه و کشور و... در کار اجرائی چقدر موفق بودیم؟ توسعه آن ثروت و رفاه به همه مردم و همه شهر و روستاها، هم نیروی قوی می خواست و هم خرج کلانی می برد. آن جمعیت زمان شاه ۳۰ میلیون و اینجا ۶۰ میلیون، تکافو نمی کند.





بعضی برنامه‌ها هم که بود می‌خواستیم ولی نتوانستیم. ضمناً هم در داخل و هم از خارج، با ما مبارزه می‌کردند و می‌کنند و اینطور نبوده که در یک فضای آرام بخواهیم کشور را بسازیم و اداره کنیم. از نظر مذهبی، اخلاقی هم الآن آن طور که باید باشد، نیست ولی خیلی فرق با زمان شاه دارد. این مردم قابل مقایسه با توده مردم زمان شاه نیستند.

**کتاب نقد: عده‌ای به بچه‌های نسل جدید می‌گویند که وضع اقتصادی مردم در زمان شاه بهتر از الآن**

**بود. آیا بنظر شما سطح زندگی عمومی مردم از آن زمان، بالاتر آمده است یا پایین‌تر؟**

**دکتر شیبانی: الآن سطح زندگی عمومی خیلی بالاتر است، اگر نسبت به عموم توده‌های مردم بسنجیم.**

آن موقع محدود به چند شهر بزرگ بود که عده‌ای خاص، وضعشان خیلی خوب بود و پول نفت هم چندین برابر بود ولی الان مسلم، سطح زندگی عموم مردم خیلی بهتر شده است. الان اغلب روستاها آب دارد، برق دارد و... سازندگی خیلی بیشتر است. پیشرفتهای علمی مهمی شده است. حدود ۴۰ دانشکده پزشکی در سراسر کشور است ولی قبلاً فقط یک دانشکده پزشکی در تهران بود. دانشکده شهید بهشتی فعلی هم بعدها راه افتاد. تقریباً پس از انقلاب به همه مردم، رسیدگی شد و این خرج زیادی برد. آن موقع چیزی که محدود می‌شد به چند شهر، حالا باید به همه برسد. پس از انقلاب، کار مادی و اصلاحات و پیشرفت اقتصادی و علمی و رفاهی و بهداشتی، با توجه به مشکلات، خیلی عالی بوده است، استقلال و عزت سیاسی هم در سطح عالی است. منتهی کار فرهنگی و اخلاقی، خیلی کم و ضعیف شده است و عده‌ای سست شدند. در حکومت هم، همه تقوای کافی پس از امام، نشان ندادند. آن طور که استحکام بود، الان نیست. از نظر اخلاق عمومی هم اینکه بعضی می‌گویند مردم قبل از انقلاب، دیانتشان بیشتر بود، این هم دروغ است. چون آن موقع مذهبیون محدود بودند و همان خانواده‌های محدود، سعی می‌کردند خودشان را حفظ کنند اما حالا اکثریت، مذهبی است و نسبی که بگیریم زیادتر می‌شود. الان سطح مذهب مردم خیلی بالاتر است. منتهی دین مردم از ناحیه دیگری در خطر است و از جهات دیگری بدبین می‌شوند که مثلاً چرا به بعضی وعده‌ها عمل نمی‌شود؟



کتاب نقد: شعور سیاسی و سطح فرهنگ مردم چه؟ آیا نسبت به قبل از انقلاب، قابل مقایسه

است؟!

دکتر شیبانی: خیلی بالا رفته و قابل مقایسه نیست. الان یک بچه ۷ ساله به اندازه یک جوان ۲۰ ساله زمان ما اطلاعات و شعور سیاسی دارد.

کتاب نقد: فاصله ما با جامعه آرمانی را چطور می بینید؟! آن جامعه آرمانی که در زمان مبارزات دانشجویی تان به عنوان دانشجوی مسلمان و در محافل روشنفکری مذهبی داشتید، آن جامعه آرمانی، چه بود؟!

دکتر شیبانی: ما معتقد بودیم حکومت علی (ع) باید پیاده شود، یعنی هر چه شبیه تر به حکومت علی. و می خواستیم مطالعه کنیم که حکومت علی (ع) چه طور بوده و حالا چطور باید پیاده اش کرد؟!

کتاب نقد: در این ۲۰ سال آیا ما جلو آمدیم آنقدر که باید؟ بعضی در برابر انقلاب، نظریه رفورم گام به گام در داخل رژیم شاه را پیشنهاد می کردند و می گویند کوییدن انقلابی بدرد نمی خورد و در همان قالب رژیم شاه اگر مجلس را به دست می آوردیم همین اصلاحات را می توانستیم بکنیم. آیا به نظر شما این درست است؟

دکتر شیبانی: اصلاً درست نیست و احتیاجی به بحث هم ندارد. اصلاً رژیم شاه، دنبال اصلاح نبود. آمریکا و انگلیس، آبادی و رشد این مملکت را نمی خواستند آنها متافع خودشان را می خواستند و می خواهند. واقعیت این است که در مجموع، شناخت مردم نسبت به اسلام بالا رفته البته ممکن است بعضی سوءاستفاده ها توسط کسانی، شده باشد که این را دشمن بزرگ می کند تا ضربه بزند به اسلام اما انشاءالله که نخواهد توانست. این اشتباه است که می گویند اصلاً ما جلو نیامدیم. الان خیلی کارهای بزرگ در مملکت می شود که زمان شاه و حتی زمان اوایل انقلاب هم نمی شد. من در رشته تخصصی خودم می بینم نسبت به





درمان خیلی بیماریها پیشرفت داریم. در سال ۶۷، ما ۳۵ میلیون دلار خرج مریضهای اعزامی می‌کردیم اما حالا ۲/۵ میلیون هم در سال نیست. خُب این پیشرفت است. ما چند دانشکده داشتیم؟ آآن ۴۰ دانشکده پزشکی هست در کشور و غیرپزشکی هم دانشگاههای مختلف است. تحصیل کرده‌ها در سطح خیلی بالا هستند. اگر بشود باز هم نمونه‌ها و سمبل‌هایی ارائه شود که افراد، قدرت آبادانی اسلام و انقلاب را مشاهده بکنند. بسیار مفید است. انسانهای صالحی هم این انقلاب و نظام را تا حالا جلو آوردند. یکی خود مقام رهبری است که واقعاً زندگی زاهدانه‌ای دارد. آنهایی که با ایشان بودند، می‌دانند. ایشان از وقتی رئیس جمهور بود تا الآن، فقط یک ماشین پیکانی زیر دست خانواده‌اش بود و هست و حتی پول بنزین خودش را خودش می‌دهد. افرادی امثال ایشان در حکومت خیلی‌ها هستند ولی مردم نمی‌شناسند. البته همه حکومتی‌ها همه باید اینطور باشند که مردم ببینند و بشناسند. متأسفانه، عده‌ای خلاف این هستند.

**کتاب نقد: الان بزرگترین تهدید را برای حکومت جمهوری اسلامی و برای انقلاب چه می‌دانید؟**  
**دکتر شیبانی:** کمبود تقوا در یک عده (هم مالی و هم اخلاقی و هم سیاسی). بعضی‌ها، بی‌توجهی می‌کنند. باید آدم در مسئله حکومت و عدالت و بیت‌المال، احتیاط شرعی بکنند.

**کتاب نقد: توصیه شما بعنوان یکی از پیشکسوتان جنبش دانشجویی مذهبی در کشور، برای دانشجویان مسلمان ما که فعالیتهای سیاسی در دانشگاهها می‌کنند، انجمنها و دیگران چیست؟ بخصوص که الان گاه گرایشات لائیک هم در دانشگاهها دوباره توسط دستهای مشکوکی، تبلیغ می‌شود و لعاب مذهبی به آن داده می‌شود، حضرت‌عالی چه توصیه‌ای دارید؟**

**دکتر شیبانی:** کوشش باید بشود که نمونه‌های مسلمانان خوب را به بچه‌ها ارائه بکنیم و عملاً پیاده بکنیم اسلام را و اگر نکنیم و فقط حرف بزنیم، خیلی خطر دارد. خود این بچه‌ها هم بگردند دنبال اینکه اسلام را بشناسند. با آنهایی که اسلام را عمیقاً و طیّ سالها ممارست و به روش درست می‌شناسند، مرتبط باشند.

افراد ارزنده که در حوزه هستند و می‌توانند الگو باشند مثل آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله حسن‌زاده آملی و دیگران در حوزه که هم درک سیاسی دارند و هم تقوا و امثال این افراد باید زندگی‌شان را گرفت و الگو ساخت تا بتوانیم آن طریق را پیاده بکنیم. در واقع با علماء صالح آشنا بشوند تا هم دین را بشناسند و هم شک در بعضی مسائل نکنند. کسانی مثل آقای مصباح هم با آنکه خیلی سر و صدا الآن می‌شود، خیلی قابل استفاده علمی و عملی هستند. خلاصه باید هم حکومت به اسلام، عمل کند و هم بچه‌ها پایه نظری و مطالعات اسلامی خود را تقویت کنند و بازی این و آن را نخورند و نگذارند تحت عنوان اندیشه‌های جدید، اسلام را دستکاری کنند و تحریف بشود و همان انحرافهایی که نمونه‌هایش را در بعضی جوانهای دوره خودمان عرض کردم، پیش بیاید. نباید بگذاریم تاریخ ایران به دهه‌های پیش از انقلاب، رجعت کند.

کتاب نقد : جناب دکتر شیبانی، از فرصتی که در اختیار برادرانتان قرار دادید بسیار متشکرم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

